



راهکارهای تأمین نقدینگی

بحث در راهکارهایی بود که برای تأمین نقدینگی وجود دارد که هشت راهکار از جهت شرعی بررسی شد.

راهکار نهم

کسی که می‌خواهد قرض بگیرد، قرض را در ضمن معامله‌ای شرط می‌کند، که دارای دو صورت دارد:

صورت اول: قرض گیرنده، کالایی را از قرض دهنده به صورت نسبی به قیمت گران‌تری می‌خرد و در ضمن این معامله هماهنگ می‌کند که فلان مقدار به او قرض بدهد، (چه با شرط و چه بدون شرط) مثلاً کالایی که ۵۰ هزار تومان ارزش دارد، از طرف مقابل به قیمت ۲۰۰ هزار تومان به صورت نسبی ۶ ماهه می‌خرد و طرف مقابل هم (با شرط یا بدون شرط) یک میلیون تومان به او ۶ ماهه قرض بدهد.

صورت دوم: قرض گیرنده، کالایی را به قرض دهنده می‌فروشد به قیمت ارزان‌تر از قیمت واقعی آن کالا، به شرط این‌که خریدار فلان مقدار به او قرض بدهد (البته ممکن است بدون شرط باشد و صرفاً با هماهنگی قبلی قرض هم بدهد) مثلاً شخصی که پول نیاز دارد، فرشی که ۲۰۰ هزار تومان ارزش دارد به قرض دهنده به قیمت ۵۰ هزار تومان می‌فروشد و در ضمن آن معامله یا شرط می‌کنند و یا این‌که بدون شرط، هماهنگ کرده اند که بعد از این معامله، خریدار یک میلیون تومان به فروشنده قرض بدهد.

بررسی ادله مشروعیت صورت اول

از جهت تمسک به عمومات و اطلاقات، این معامله که مشمول عمومات و اطلاقات باب معاملات می‌باشد و هر چند از قیمت واقعی کالا، بیشتر است ولی از تحت «أحلّ الله البيع و أوفوا بالعقود» خارج نشده است و قرضی که بعد از معامله انجام می‌شود، قرض الحسنه است و مشکلی ندارد زیرا که شرط زیاده ندارد و مشمول عمومات و اطلاقات قرض و عقد می‌باشد.

و اگر شرط در میان باشد، این شرط مشمول «المومنون عند شروطهم» می‌باشد، زیرا که معامله و قرض فی نفسه اشکالی ندارد و لذا اشکالی ندارد که در ضمن یک معامله مشروع، امری مباح و مشروع شرط شود. در قرض زیاده نشده است که اشکال ربا لازم بیاید بلکه در ضمن معامله، شرط قرض کرده است فلذا عمومات و اطلاقات «أحلّ الله البيع و أوفوا بالعقود و المومنون عند شروطهم» شامل این صورت می‌شود، فلذا صورت اول از راهکار نهم، مشروع و بلا اشکال می‌شود.

البته در خصوص این صورت، روایات متعددی نیز وارد شده است که بررسی آن‌ها می‌پردازیم:



روایت اول

محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم^۱ عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله ع قال: سئل رجل له مال على رجل من قبل عينه عيناها إياه فلما حل عليه المال لم يكن عنده ما يعطيه فأراد أن يقبل عليه ويزبح أبيعته لؤلؤا أو غير ذلك ما يسوى مائة درهم بألف درهم و يؤخره قال لا بأس بذلك قد فعل ذلك أبي رضي الله عنه و أمرني أن أفعل ذلك في شيء كان عليه^۲.

بررسی سندی

راوی های در این روایت مشکلی ندارد و همگی ثقه هستند ولی در مورد «مسعدة بن صدقة» بحث است.

بررسی وثاقت مسعدة بن صدقة:

مرحوم شیخ در رجال امام باقر علیه السلام، نام ایشان را آورده است و فرموده است که «عامی»^۳ و مطلب دیگری نفرموده است و در اصحاب امام صادق (علیه السلام) نیز نام ایشان را بدون توثیق ذکر کرده است: مسعدة بن صدقة العبسی البصری أبو محمد^۴.

مرحوم کشی نیز از مسعدة بن صدقة تعبیر «بتری» به معنای «عامی» کرده است^۵.

مرحوم نجاشی نیز ایشان را توثیق نکرده است و فرموده است که:

مسعدة بن صدقة العبدي یکنی أبا محمد. قاله ابن فضال و قيل یکنی أبا بشر. روی عن أبي عبد الله و أبي الحسن علیهما السلام^۶.

البته مرحوم نجاشی تعبیر فرموده است که «مسعدة بن صدقة عبدي».

مرحوم صدوق در مشیخه، طریقی که برای مسعدة بن صدقة بیان می کند، به «مسعدة بن صدقة ربعی» ختم می شود و از ایشان به «ربعی» تعبیر کرده است:

^۱ في المصدر زیادة عن أبيه.

^۲ في نسخة زیادة عن (هامش المخطوط).

^۳ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۴.

^۴ رجال الطوسی/أصحاب أبي جعفر.../باب المیم/۱۴۶.

^۵ رجال الطوسی/أصحاب أبي عبد.../باب المیم/۳۰۶.

^۶ رجال الکشی/الجزء الأول/الجزء الخامس/۳۹۰.

^۷ رجال النجاشی/باب المیم/ومن هذا.../۴۱۵.



و ما كان فيه عن مسعدة بن صدقة فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة الرّبي^۱.

بنابراین عناوین متعددی در مورد مسعدة بن صدقة داریم:

۱. عنوانی که از اصحاب امام باقر علیه السلام می‌باشد و عامی است.
 ۲. عنوانی که از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد، که از او تعبیر به «العبدی» شده است.
 ۳. عنوان که از آن تعبیر به «العبدی» شده است و صاحب کتاب است.
 ۴. عنوانی که از تعبیر به «ربعی» شده است و در مشیخه مرحوم صدوق قرار دارد.
- فلذا باید بحث کرد که این عناوین، یک نفر هستند یا متعدد هستند و سپس بررسی کنیم که راهی برای توثیق این فرد یا افراد وجود دارد یا خیر؟

مسعدة بن صدقة، عامی که در رجال امام باقر علیه السلام است، ظاهراً غیر از مسعدة بن صدقة ای است که در اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) قرار دارد، و اگر نگوییم ظهور در تعدد دارند، حداقل احتمال قوی متعدد هستند، زیرا که مسعدة بن صدقة که در اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) آمده است، تعبیر به «عامی» بودن او نشده است فلذا ممکن است که گفته شود که از این جا که شیخ و نجاشی و مرحوم صدوق، هیچ یک در مورد او نفرموده اند که «عامی» پس کشف می‌کنید که عامی نبوده است.

در هر صورت، در روایت مورد بحث ما که روایت را مسعدة از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، پس اگر این دو متعدد باشند، وصف «عامی بودن» از ایشان جدا می‌شود و الاّ این وصف نیز در مورد راوی این روایت محتمل است. بعید نیست بلکه اطمینان است که «عبدی» در رجال شیخ، همان «عبدی» است که نجاشی نقل کرده است و چون شبیه یکدیگر بوده اند، اشتباه در استنساخ و نسخه بوده است که اشتباه نوشته شده است، فلذا این دو به یکدیگر برمی‌گردند. با توجه به اینکه «عبدی» نام قبیله است و با قبیله «ربعی» متفاوت است، پس علی الظاهر می‌گوییم که این دو، متعدد هستند و دلیلی بر وحدت این دو عنوان نداریم و از طرفی عناوین نیز ظهور در تعدد دارند. پس نتیجه این که در اصحاب امام صادق علیه السلام دو مسعدة بن صدقة ربعی و عبدی داریم. ولی در هر صورت، هیچ یک توثیق خاص ندارند، لکن برخی وجوه عامه را می‌توان برای اثبات وثاقت این دو نفر اقامه نمود:

اثبات وثاقت مسعدة بن صدقة عبدی از طریق عام

ایشان که همان «عبدی» است در رجال شیخ، در قسمت اصحاب امام صادق علیه السلام، در قیمت مرتب آمده‌اند، یعنی طبق وعده ای که مرحوم شیخ در مقدمه رجالش داده است که ابتدا افرادی که در رجال ابن عقده بوده‌اند، ذکر می‌کند

^۱ من لا يحضره الفقيه ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۴۰.



و سپس متفرقات را ذکر می‌کند، پس مسعدة بن صدقة عیسی که همان عبدی باشد، از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده که در رجال ابن عقده موجود بوده است و ابن عقده نیز ۴۰۰۰ نفر از اصحاب ثقه امام صادق علیه السلام را در رجال خویش، نقل کرده است.

اثبات وثاقت مسعدة بن صدقة ربعی از طریق عام

اگر کسی بپذیرد که افرادی که مرحوم صدوق در ابتدای سند فقیه آورده و در مشیخه برای آن‌ها سند و طریق ذکر می‌کند، صاحب کتابهایی هستند که مرجع و معول علیه هستند، فلذا مؤلف آن کتب نیز فردی ثقه بوده است، ولذا وثاقت مسعدة بن صدقة ربعی نیز اثبات می‌شود. نتیجه بررسی سندی: اگر این وجوه و مطالبی که گفته شد، مورد پذیرش باشند، این روایت معتبر می‌شود.

بررسی دلالی

مفاد روایت چنین است که: شخصی از شخصی بابت بیع عینهای که انجام داده بودند، طلبکار شده است، وقتی زمان سر رسید گردید و باید بدهکار بدهی خود را پرداخت کند، مالی ندارد که بدهی خود را پرداخت کند، فلذا می‌خواهد در قرض تأخیر بیاندازد ولی اگر بخواهد در قرض تأخیر بیاندازد و چیزی بر قرض اضافه کند، بر اساس روایاتی که در گذشته خوانده شد، ربا می‌شود و مشمول آیه «لا تظلمون و لا تظلمون» می‌شود، ولذا برای این که امهال و تأخیر به شرط زیاده حرام است، سراغ راه‌چاره‌ی دیگری می‌روند ولذا از مشروعیت آن راه‌کار سؤال می‌کنند: لؤلؤ و یا هر کالای دیگری را که به ۱۰۰ درهم می‌ارزد به بدهکار به قیمت ۱۰۰۰ درهم می‌فروشد و طلبکار دین را به تأخیر بیاندازد، که در این صورت، بدهکار که کالای ۱۰۰ درهمی را به ۱۰۰۰ درهم خریده است (فرقی هم ندارد که نسیه خریده است یا نقد) و در نتیجه طلبکار نیز بدهی او را به تأخیر می‌اندازد.

امام علیه السلام می‌فرمایند که این کار اشکالی ندارد و پدرم (امام باقر علیه السلام) این کار را انجام دادند و به من نیز دستور دادند که در موردی که امام باقر علیه السلام بدهکار بودند، برای تأخیر بدهی‌شان، من از طرف ایشان چنین کنم یعنی کالایی را به قیمت گران تر بخرم، تا طلبکار، بدهی پدرم را به تأخیر بیاندازد. روایت از این جهت اطلاق دارد که در ضمن بیعی که انجام می‌دهند، شرط تأخیر هم کنند یا این که بدون شرط، با یکدیگر چنین قراری گذاشته اند و صرفاً مقوله بوده است.

شبهه اول

بنابراین بر اساس این روایت، اگر کالایی را شخص به قیمت گران تر بخرد تا امهال در قرض بگیرد، اشکالی ندارد، بنابراین اگر کسی الغای خصوصیت کند و بگوید خصوصیتی ندارد که خریدار از قبل بدهکار باشد و قرض استدامه‌ای رخ



داده است یا این که قرض بدوی باشد، فلذا این روایت شامل بحث ما نیز می‌شود ولی اگر گفته شود که این روایت اختصاص به فرض امهال دارد و احتمال دارد که قرض استدامه‌ای خصوصیت دارد، فلذا شامل بحث ما نمی‌شود و اخصّ از بحث ما است زیرا که بحث در مورد تأمین نقدینگی ای است که می‌خواهد پول به دست بیاورد و قرض بدوی رخ بدهد. البته بعید نیست که گفته شود که بر اساس فهم عرفی می‌توان ادعا کرد که برای شارع مقدس از این جهت خصوصیتی قائل نیست و فرقی بین قرض بدوی و استمراری برای او نمی‌باشد.

شبهه دوم

این روایت در خصوص شخصی است که بدهکار است و کسی که بدهکار است می‌تواند از این طریق تأمین نقدینگی انجام دهد ولی کسی که بدهکار نیست و می‌خواهد بدو معامله‌ای انجام دهد که در ضمن آن پولی را به عنوان قرض، به دست بیاورد، مشمول اطلاق این روایت نمی‌باشد، زیرا که احتمال فرق بین این دو صورت می‌دهیم، مگر این که شخصی از این مورد نیز الغای خصوصیت کند و اطلاق روایت را شامل هر دو صورت نماید. به نظر بین این دو صورت احتمال فرق وجود دارد و در بحث از بیع العینه نیز شبیه این مطلب بیان شد ولذا الغای خصوصیت از این جهت مشکل است.

شبهه سوم

چرا امام علیه السلام، چنین عملی انجام داده‌اند؟ و آیا این کار منافاتی با شأن امام علیه السلام ندارد؟! جواب می‌توان داد که ایشان، مالی را نگرفته‌اند و حداکثر این است که مالی را پرداخت کرده‌اند و چون امام علیه السلام بدهکار بوده‌اند، برای امهال در بیع، چنین کرده‌اند و اگر این عمل مشکلی نداشته باشد، پرداخت آن مشروع است و این مطلب منافاتی با شأن امام علیه السلام ندارد. بنابراین استناد به خصوص این روایت برای اثبات مدعا، مشکل است.



روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع يَكُونُ لِي عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ فَيَقُولُ أَخْرَني بِهَا وَأَنَا أُرِيحُكَ فَأَبِيعُهُ جُبَّةً^۱ تُقَوِّمُ عَلَيَّ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ بَعَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ أَوْ قَالَ بَعِشْرِينَ أَلْفًا وَأَوْحَرَهُ بِالْمَالِ قَالَ لَا بَأْسَ^۲.

بررسی سندی

این روایت از حیث سندی معتبر است زیرا که طریق مرحوم شیخ در فهرست به «احمد بن محمد» چه «اشعری» باشد و چه «ابن خالد» باشد، قابل تصحیح است، گرچه در مشیخه در طریق ایشان شبهه مصداقیه داریم زیرا که دو بار «من جمله» آورده است.

علاوه بر این که اگر همچنان شبهه‌ای در سند این روایت باشد، می‌گوییم که: شیخ در فهرست فرموده است که طریق صحیح به کلیه کتب و روایات ابن ابی عمیر دارد و لذا در این روایت از راه تعویض سند می‌توان گفت که: طریقی که مرحوم شیخ به ابن ابی عمیر دارد، را در این روایت، جایگزین طریقی که ذکر شده است، می‌کنیم. محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان الصیرفی: مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده است^۳، مرحوم شیخ مفید نیز در ارشاد ایشان را توثیق کرده است، ابن شهر آشوب در مناقب ایشان را توثیق کرده است و راوی از ایشان ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی می‌باشد، بنابراین ایشان ثقه است.

بنابراین روایت صحیح است، لکن از آن جایی که برخی گفته‌اند، محمد بن اسحاق بن عمار، واقفی بوده است، بنابراین مبنا روایت موثقه می‌شود. البته به نظر ما واقفی بودن ایشان ثابت نیست یعنی هر چند که علامه در خلاصه فرموده است که مرحوم صدوق فرموده است که ایشان واقفی است^۴ و لذا علامه گفته است که من در مورد روایات اسحاق بن عمار، متوقف هستم؛ لکن طبق تحقیقاتی که انجام شده است، در کتب مرحوم صدوق نیامده است که ایشان واقفی بوده است، مگر این که در کتبی بوده است که به دست ما نرسیده است.

لکن روایتی را مرحوم صدوق در عیون نقل کرده است که در ضمن سندی که نقل می‌کند، می‌فرمایند که جماعتی به نام واقفه بر امام رضا علیه السلام وارد شدند، که یکی از آن افراد محمد بن اسحاق بن عمار است.

^۱ (۲) - فی نسخة حبة (هامش المخطوط).

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۵.

^۳ رجال النجاشی/باب المیم/۳۶۱: محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان التغلبي الصیرفی ثقة عین روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام.

^۴ الخلاصة للحلي/الفصل الثالث.../الباب الأول/محمد/۱۵۸: محمد بن اسحاق بن عمار بن حیان التغلبي بالغین المعجمة الصیرفی ثقة عین روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام قاله النجاشي. و قال أبو جعفر بن بابويه: إنه واقفي. فأنا في روايته من المتوقفين.



حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ^۱ عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ قَالَ: دَخَلَ عَلَى الرَّضَا جَمَاعَةً مِنَ الْوَاقِفَةِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ الْبَطَائِنِيُّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مِهْرَانَ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرْنَا عَنْ أَبِيكَ ع مَا حَالَهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّهُ قَدْ مَضَى^۲

بنابراین روایت واقفی بودن ایشان اثبات می شود و روایت موثقه می شود.
لکن سند این روایت مشکل دارد، زیرا که جریر بن حازم که در سند این روایت وجود دارد، توثیق ندارد - مرحوم خوئی نیز به این مطب اشاره فرموده اند - فذا اثبات واقفی بودن اسحاق بن محمد بن عمار، مشکل است.
در هر صورت چون مردد است که این روایت موثقه است یا صحیحه، تعبیر می کنیم که این روایت معتبر است.

بررسی دلالی

مورد این روایت، شخص طلبکار است، در این جا بدهکار از او کالایی را که ۱۰۰۰۰ درهم می ارزد به ۱۰۰۰۰۰ درهم یا بیشتر می خرد و طلبکار نیز به او امهال در قرض می دهد.
در این روایت نیز از جهت وجود شرط اطلاق دارد و شامل فرض این که شرط امهال شده باشد یا نشده باشد، می گردد.
لکن قدر متقن روایت در جایی است که طرف مقابل به فروشنده، بدهکار است و شمول اطلاق این روایت نسبت به مواردی که قرض بدوی باشد، مشکل است، بخصوص در حق کسانی که قائل هستند که قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از تشکیل مقدمات حکمت می شود و اطلاق منعقد نمی شود و یا اگر هم اطلاق منعقد شود، حجت نیست.
بنابراین که روایت اول و این روایت، هر دو در مقام پاسخ به سؤال بوده اند، پس هر دو قدر متیقن در مقام تخاطب دارند.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُثْبَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ أَعْيَنَهُ الْمَالَ أَوْ يَكُونَ لِي عَلَيْهِ مَالٌ قَبْلَ ذَلِكَ فَيَطْلُبُ مِنِّي مَالًا أَزِيدُهُ عَلَى مَالِي الَّذِي لِي عَلَيْهِ أَيْسَتَقِيمُ أَنْ أَزِيدَهُ مَالًا وَ أَيْبَعُهُ لَوْلَا تَسْوَى مِائَةِ دِرْهَمٍ بِأَلْفٍ دِرْهَمٍ فَأَقُولُ أَيْبَعُكَ هَذِهِ الْوَلُولَةُ بِأَلْفٍ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ أُؤَخَّرَكَ بِتَمَنِّيهَا وَ بِمَالِي عَلَيْكَ كَذَا وَ كَذَا شَهْرًا قَالَ لَا بَأْسَ^۳

۱ (۵) خ ل « دارم».

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۱۳.

۳. وسائل الشیعة ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۵۵



بررسی سندی

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُثْبَةَ:

مشکل اصلی در این سند «علی بن الحکم» است که قبلاً در مورد او بحث کرده ایم و گفته شد که احتمال دارد که عناوین متعدد یک نفر باشند یا این که متعدد باشند، و در نهایت به نتیجه نرسیدیم و لذا در مورد ایشان گفتیم که مردد است. فلذا از آن جایی که تمامی عناوین «علی بن الحکم» توثیق ندارند، نمی توانیم وثاقت این عنوان را احراز کنیم. عبدالملک بن عُثْبَةَ (یا عُثْبَةَ): مردد بین دو نفر است: عبد الملک بن عُثْبَةَ الهاشمی: توثیق خاص ندارد. عبد الملک بن عُثْبَةَ النخعی: مرحوم نجاشی او را توثیق کرده است. اگر در این روایت مشخص شود که کدام فرد مقصود است، تکلیف واضح است ولی اگر مردد باشد، بر مبنای مشهور مردد بین ثقه و غیر ثقه می شود فلذا وثاقت این راوی نیز احراز نمی شود. ولی در این جا دو بحث داریم:

بحث صفروی:

به قرینه راوی و مروی عنه می گوئیم که روایاتی که علی بن الحکم از عبد الملک بن عتبة نقل می کند، به صورت گسترده از عبد الملک بن عُثْبَةَ الهاشمی، می باشد، فلذا توثیق نجاشی ربطی به راوی موجود در روایت ندارد.

بحث کبروی:

می توان عبدالملک بن عتبة الهاشمی را با استناد به وجوه عامه، توثیق کرد:

وجه اول:

۱. شیخ ایشان را در کتاب رجالش، در اصحاب امام صادق علیه السلام، در قسمت مرتب آورده است.
 ۲. نجاشی در رجالش، فرموده است که ایشان را ابن عقده (ابوالعباس) در کتابش ذکر کرده است!
- بنابراین دو نفر شهادت داده اند که ابن عقده، عبدالملک بن عتبة هاشمی را در رجالش ذکر کرده است و لذا جزء ۴۰۰۰ نفری می شود که ثقه می باشند.

وجه دوم:

در رجال ابن داود، که به صورت متعدد وقتی به رجال شیخ می رسد، می نویسد که «رأيتہ بخطه» یعنی این مطلب را به خط خود شیخ در رجالش دیده ام، که استفاده می شود که کتاب رجال خطی شیخ طوسی در دست، ابن داود بوده است، و ابن داود از شیخ نقل کرده است که عبدالملک بن عتبة هاشمی ثقه است، گرچه در نسخ دیگری که از رجال شیخ، به ما رسیده است «ثقة» نمی باشد، ولی چون نسخه خطی شیخ دست ایشان بوده است، و قول ابن داود

۱. رجال النجاشی/باب العین/۲۳۹: عبد الملك بن عتبة الهاشمي صليب روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام ذكره أبو العباس بن سعيد فيمن روى عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليهما السلام ليس له كتاب.



حجت است، پس معلوم می‌شود که در رجال شیخ بوده است و توثیق هم شده است^۱.

وجه سوم:

مرحوم صدوق در فقیه، ایشان را در بدو سند قرار داده است و در مشیخه برای او طریق ذکر کرده است، فلذا بر اساس این مبنا که مبدو به سندهای فقیه، صاحب کتاب می‌باشند و کتب آن‌ها معول علیه و مرجع بوده است، فلذا وثاقت مؤلف آن کتب نیز اثبات می‌شود.

وجه چهارم:

بنابراین که علی بن الحکم، قرینه باشد که راوی در این روایت، عبدالملک بن عتبه هاشمی باشد، می‌توان به وقوع این روایت در کافی اشاره کرد، بنابر این مبنا که وقوع در اسناد روایات در کتاب کافی، دلالت بر وثاقت دارد.

لکن هر چند شبهه از این جهت بر طرف شود ولی شبهه وثاقت علی بن حکم همچنان باقی است. علاوه بر این که طریق مرحوم کلینی نیز همین شبهه را دارد زیرا که طریق ایشان نیز عبارت است از:

وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُثْبَةَ

بنابراین همان شبهات طریق مرحوم شیخ به این روایت، در مورد طریق مرحوم کلینی به این روایت وجود دارد.

بررسی دلالی

دلالت این حدیث نیز همانند روایات قبلی است، البته مورد سوال روایت شامل هر دو فرض این که قبلاً طلب داشته است و یا این که الان درخواست کرده است که به او عینه بدهد، می‌شود زیرا که در روایت آمده است که «يَكُونُ لِي عَلَيْهِ مَالٌ قَبْلَ ذَلِكَ» که طبق این فرض، یعنی از قبل طلب داشته است ولی اگر «أَنْ أَعْيَنَهُ الْمَالَ» باشد، یعنی خود این کار نوعی بیع العینه است که در این صورت مربوط به بحث ما می‌شود زیرا که مفاد این فقره این می‌شود که یکی از انواع بیع العینه این است که شخص کالایی را گران‌تر از قیمت اصلی آن، بفروشد و در مقابل (چه با شرط و چه بدون شرط) قرض هم به خریدار بدهد.

بنابراین گرچه در ادامه روایت، فرض طلب‌داشتن را توضیح داده است ولی از صدر روایت، موضوع مورد بحث خود را استفاده می‌کنیم زیرا که سوال از هر دو صورت بوده است و لذا جواب امام علیه السلام شامل هر دو صورت می‌شود. پس چه امهال در قرض باشد و چه عینه باشد و قرض ابتدایی باشد، در هر دو صورت اشکالی ندارد.

^۱ الرجال (کتاب الرجال (برقی))، الرجال الحلی ق ۱، ص: ۲۲۹: عبد الملك بن عتبة اللهي، بكسر اللام و سکون الهاء، منسوب إلى لهب بن أحجن بن كعب بن الحارث، قبيلة تعرف بالقيافة و الزجر ق، م [کش، جخ] ثقة. و ذكره أبو العباس بن سعيد فيمن روی عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام.



لکن اگر کسی ادعا کند که امام علیه السلام در این روایت تنها قیمت ذیل روایت که راوی توضیح داده است را جواب داده‌اند و متعرض صدر سؤال نشده‌اند، دلالت این روایت بر موضوع بحث ناقص می‌شود و همانند روایات قبلی شامل قرض بدوی نمی‌شود.

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا ع الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْمَالُ فَيَدْخُلُ^۱ عَلَى صَاحِبِهِ يَبِيعُهُ لَوْلَاهُ تَسْوَى مِائَةِ دِرْهَمٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَ يُؤَخَّرُ عَنْهُ الْمَالُ إِلَى وَقْتٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ أَمَرَنِي أَبِي فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَ زَعَمَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْهَا فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ^۲ وَ رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ^۳ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ نَحْوَهُ^۴.

بررسی سندی

مشکلی در سند نمی‌باشد، مگر در محمد بن ابی عبدالله، زیرا که ایشان توثیق ندارد و از طرف دیگر ظاهراً مقصود از «الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ»، همان حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره می‌باشد که در این صورت مقصود از محمد نیز «محمد بن عبدالله بن مغیره» می‌باشد، که توثیق خاص ندارد، البته تضعیف هم ندارد.

بنابراین طریق مرحوم کلینی و طریق مرحوم شیخ تا این جا مشکل دارد.

حال طریق مرحوم صدوق را باید بررسی کنیم:

رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ^۵

لکن این طریق از آن مواردی است که مرحوم صدوق با این که بدو سند به ایشان کرده است، برای ایشان در مشیخه طریق ذکر نکرده است، که ممکن است اصلاً برای ایشان طریقی ذکر نکرده باشد و ممکن است، طریق ذکر کرده باشد ولی سقط شده باشد.

ولی با این حال اگر گفته شود که روایاتی که در فقیه آمده است، از کتب مشهور که معول و مرجع بوده‌اند، استخراج شده است و نیازی به سند ندارد، از این راه می‌توان طریق به این روایت را تصحیح کرد.

۱ (۷) - في المصدر قد حل.

۲. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۵.

۳ (۱) - الكافي ۵ - ۲۰۵ - ۱۰.

۴ (۲) - الفقيه ۳ - ۲۸۷ - ۴۰۳۳.

۵ (۲) - الفقيه ۳ - ۲۸۷ - ۴۰۳۳.



بررسی دلالی

اصل مفاد این روایت نیز همانند سایر روایات می‌باشد، یعنی بیع به همراه تأخیر است (اعم از این که با شرط باشد یا بدون شرط).

تمام شبهاتی که در روایات قبلی مطرح بودند، در این روایت نیز وارد است. علاوه بر این که شبهه دیگری نیز در این جا وجود دارد که حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) مطرح فرموده‌اند: در روایت آمده است که شخصی کالای ارزانی را به ۱۰۰۰ درهم می‌فروشد و تأخیر می‌اندازد و حضرت می‌فرمایند که اشکالی ندارد و پدر من نیز چنین کاری انجام می‌دادند، یعنی امام کاظم علیه السلام به فرزندشان امام رضا علیه السلام، این طور دستور داده‌اند که «چون من از فلانی طلبکار هستم، کالایی را به او گران‌تر بفروش و تأخیر در بدهی بیانداز!» ولی چنین مطلبی با شأن امام معصوم علیه السلام سازگاری ندارد (هر چند چنین کاری حرام نباشد) و بعید است که امام علیه السلام به جای این که به مردم آسان بگیرند، به بدهکار فشار بیاورند. و حتی محمد بن اسحاق گمان می‌کند که این سؤال را از امام کاظم علیه السلام پرسیده است و حضرت همین جواب را داده‌اند.

که احتمال دارد حضرت اصل مطلب را فرموده‌اند یا این که حضرت همین تتمه را هم تکرار کرده‌اند که پدرشان به ایشان چنین کاری را امر کرده‌اند.

ولی در هر صورت این موارد حتی اگر حلال هم باشند، از شأن و منزلت امام علیه السلام دور می‌باشد. مگر این که کسی ادعا کند که حضرت این کارها را انجام می‌دادند، تا مردم یاد بگیرند و برای تأخیر در قرض از این طرُق اقدام کنند و به حرام نیافتند، زیرا چه بسا به صرف فتوا و گفتن حکم، به دل مردم نمی‌چسبد و باید خود بزرگان دین نیز اقدام کنند، تا مردم آن حکم را باور کنند، کما این که در بعضی روایات نقل شده که شخصی از امام علیه السلام می‌پرسد که ما از برخی مجوسیان لباس شاپوری می‌خریم، آیا شستن می‌خواهد؟ حضرت می‌فرمایند که شستن نیاز ندارد؛ ولی با این حال چون راوی تردید داشته است، لباسی شاپوری تهیه می‌کند و برای امام علیه السلام می‌فرستد، امام علیه السلام نیز که پی برده بودند به چه دلیل چنین کاری کرده‌ام، بدون شستن همان روز لباس را پوشیدند و به نماز رفتند؛ تا دل آن شخص آرام بگیرد.

پس گاهی ممکن است که خود معصوم عملی را انجام دهند، تا دل‌های مردم نیز آرام بگیرد. لکن همان‌طور که گفته شد، این روایت مشکل سندی نیز دارد.

روایت پنجم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ كَتَبَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ أَنِّي أَعَامِلُ قَوْمًا أبيعُهُمُ الدَّقِيقَ أُرْبِحُ عَلَيْهِمْ فِي الْقَفِيزِ دُرْهَمَيْنِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ



وَأَنَّهُمْ سَأَلُونِي أَن أُعْطِيَهُمْ عَنْ نِصْفِ الدَّقِيقِ دَرَاهِمَ فَهَلْ مِنْ حِيلَةٍ لَا أُدْخِلُ فِي الْحَرَامِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَفْرَضَهُمُ الدَّرَاهِمَ قَرْضاً وَ أَزْدُوا عَلَيْهِمْ فِي نِصْفِ الْقَفِيزِ بِقَدْرِ مَا كُنْتُ تَرْبِخُ عَلَيْهِمْ^۱.

بررسی دلای

شخصی به امام علیه السلام این چنین نامه نوشته است که:

با قومی معامله دارم و آرد به آن‌ها می‌فروشم و به صورت نسیه می‌فروشم به این صورت که در هر قفیز، دو درهم سود می‌برم، از من خواسته‌اند که به جای نیمی از آردها، درهم به آن‌ها بدهم. (مثلاً اگر قبلاً یک قفیز آرد می‌خریده‌اند که ۱۰ درهم بوده است و به آن‌ها به صورت نسیه به ۱۲ درهم می‌فروشد، حال می‌گویند که نصف قفیز را که ۵ درهم ارزش دارد را به صورت نسیه به ۶ درهم به ما بفروش و ۵ درهم دیگر نیز به ما به صورت نقدی بده و در موعد مقرر از ما ۶ درهم بگیر، که در موعد سر رسید مجموعاً به فروشنده ۱۲ درهم تحویل بدهیم) آیا راه چاره‌ای می‌باشد که داخل در حرام نشوم؟ (یعنی ۵ درهم بدهم و ۶ درهم بگیرم ولی از راه حرام نباشد) حضرت برای او چنین نوشتند که: درهم‌ها را به آن‌ها قرض بده و آن سودی که می‌خواستی از قرض ببری را روی قیمت آرد نسیه اضافه کن. (۵ درهم به آن‌ها قرض بده و نصف قفیز را به آن‌ها به ۷ درهم بفروش، که در موعد مقرر به تو ۱۲ درهم بازگرداند).

بنابر این روایت، کسانی که نیاز به پول دارند می‌توانند، کالایی را گران‌تر از قیمتی که ارزش آن است، خریداری کنند و از فروشنده قرض هم می‌گیرند.

این روایت اطلاق دارد چه در ضمن بیع، شرط قرض کرده باشند یا این که قرض نکرده باشند بلکه صرفاً مقاوله (گفتگو و قرار قبلی) باشد و همچنین از این جهت نیز اطلاق دارد که چه ابتدا قرض باشد و سپس بیع انجام دهند یا این که اول بیع انجام دهند و سپس قرض دهند.

پس این روایت با اطلاقش شامل بحث ما نیز می‌شود که: شخصی برای تأمین نقدینگی، کالایی را (به صورت نقد یا نسیه) گران‌تر می‌خرد و با شرط یا بدون شرط، قرض می‌گیرد. پس دلالت این روایت تمام است.

بررسی سندی

سند این روایت از جهات متعدد دچار مشکل است:

إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ نَهَاوَنْدِي: تضعیف دارد.

مُحَمَّدَ بْنَ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ: تضعیف دارد.

پدر مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ: تضعیف دارد.

رجل: مشخص نیست که چه کسی می‌باشد، فلذا روایت دچار ارسال است.

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۶.



پس این روایت هم مرسله است و هم بسیاری از روای آن، ضعیف می‌باشند. بنابراین روایت از نظر سندی، حجیت ندارد.

نتیجه بررسی این صورت که کالایی را گران تر بخرد و در ضمن آن قرض گرفته شود: عمومات و اطلاقات دلالت بر صحت این راه کار دارند و بخشی از روایات خاصه نیز در صورت الغای خصوصیت، شامل بحث ما می‌شود و اگر الغای خصوصیت نکنیم، مؤید این است که این راه کار برای تأمین نقدینگی اشکالی نداشته باشد. بنابراین صورت اول از راه کار نهم، اشکالی ندارد.

بررسی مشروعیت صورت دوم از راه کار نهم

صورت دوم، به این صورت است که شخصی که نیاز به پول نقد دارد، کالایی را از طرف مقابل نمی‌خرد، بلکه کالایی را به قیمت ارزان تر، به طرف مقابل می‌فروشد، یعنی قرض دهنده، آن کالا را به قیمت ارزان تر از ارزش واقعی خودش، از قرض گیرنده خریداری می‌کند و سپس از خریدار مبلغی را که می‌خواهد، قرض می‌گیرد. این صورت نیز همانند صورت اول، مشمول عمومات و اطلاقات باب معاملات می‌باشد یعنی بیعی که انجام شده است، گرچه ارزان تر فروخته شده است ولی بیع صحیح است و قرضی که گرفته شده است نیز قرض صحیح می‌باشد و اگر هم در ضمن آن شرط شده باشد، از آن جایی که شرط ضمن بیع است، اشکالی ندارد. (اگر شرط ضمن قرض بود، اشکال ربا داشت ولی در این جا شرط ضمن بیع است) ولذا مشمول «المومنون عند شروطهم» می‌باشد.

شبهه این عمل در اجاره و رهن متداول در زمان ما وجود دارد که قرض به شرط اجاره نیست بلکه صاحب خانه که نیاز به پول و نقدینگی دارد، خانه‌اش را ارزان اجاره می‌دهد و در ضمن آن شرط می‌کند که فلان مقدار را مستأجر به او قرض الحسنه بدهد، یا این که شرط نمی‌کند بلکه مقاوله می‌کنند، بنابراین در این جا اجاره به شرط قرض رخ داده است و لذا برخی فتوا داده‌اند که اشکالی ندارد؛ در بحث ما نیز بیع به شرط قرض رخ داده است، پس اشکالی ندارد. پس این صورت نیز طبق قواعد و اصول، علی الظاهر اشکالی ندارد.

اشکال

روایتی وجود دارد که ممکن است بر اساس آن، در مشروعیت این صورت، اشکال وارد شود، آن روایت عبارت است از:

مَحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ



عَنِ الرَّجُلِ يُسَلِّمُ فِي بَيْعٍ أَوْ تَمْرِ عَشْرِينَ دِينَاراً وَ يُفْرَضُ صَاحِبَ السَّلْمِ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ أَوْ عَشْرِينَ دِينَاراً قَالَ لَا يَصْلُحُ إِذَا كَانَ قَرْضاً
يَجْرُ شَيْئاً فَلَا يَصْلُحُ...^۱

البته در مباحث گذشته این روایت را مطرح کرده بودیم و بررسی کردیم و سند این روایت معتبر است.

بررسی دلالی

در این روایت سؤال شده است در مورد مردی که بیع سلمی را به ۲۰ دینار انجام می‌دهد و به صاحب سلم، ۱۰ دینار قرض می‌دهد، یعنی صاحب سلم که صاحب مال و کالا می‌باشد، کالایش را ارزان می‌فروشد به این شخص به صورت سلم (مثلاً خرمایی که ۳۰ دینار ارزش دارد را به صورت سلم به ۲۰ دینار می‌فروشد و سپس از آن شخص ۱۰ دینار یا ۲۰ دینار قرض می‌گیرد) امام علیه السلام فرمودند که: این کار صحیح نیست، وقتی که قرض، منفعتی به سمت قرض دهنده بیاورد، جایز نیست.

لکن بحث در این است که آیا در این جا بیع به شرط قرض یا بیع به همراه قرض رخ داده است؟ یا این که قرض به شرط بیع است؟ در سؤال راوی مشخص نیست که کدام یک مقصود است و با هر دو احتمال سازگاری دارد ولی از جواب امام علیه السلام می‌فهمیم که حضرت به صورت مطلق جواب نداده‌اند بلکه یا ظهور دارد در این که قرضی که جرّ منفعت کند، اشکال دارد (پس بیع جرّ قرض و منفعت اشکالی ندارد) پس اگر بیع سلم به شرط قرض باشد، اشکالی ندارد زیرا که بیع جرّ قرض کرده است نه این که قرض جرّ بیع کرده باشد، یا این که حداقل اجمال دارد.

بنابراین روایت نمی‌توان مانع از صحت این نحوه از معامله باشد.

بنابراین صورت دوم از راه کار نهم نیز اشکالی ندارد، علاوه بر این که اجاره به شرط قرضی که بین مردم هنگام رهن و اجاره خانه رخ می‌دهد، نیز بر اساس این راه کار تصحیح می‌شود، مشروط به این که قصد جدی بر اجاره داشته باشند.

خاتمه

ممکن است کسی برای راه کار نهم، صورت سومی فرض کند یعنی در این دو صورت بیع به همراه قرض رخ می‌داد ولی در صورت سوم، بیع به ضمیمه رخ بدهد، به این صورت که:

طرفین شرط نکنند بلکه طرف مقابل، کالایی دارد که ۱۰۰ هزار تومان ارزش دارد، این کالا را همراه یک میلیون تومان بفروشد به یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان.

که این صورت نیز مشمول عمومات و اطلاقات باب معاملات می‌باشد، علاوه بر این که روایتی نیز دال بر صحت این

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۶.



معامله می‌باشد.

که در این صورت، دیگر مبتلای به قرض نشده‌ایم بلکه پولی که برای نقدینگی نیاز به آن بوده است، جزء مبیع قرار می‌گیرد.

یکی از آن روایات که دال بر صحت این صورت می‌باشد، عبارت است از:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّرْفِ فَقُلْتُ لَهُ الرَّفْقَةُ رَبَّمَا عَجَلْتُ فَحَرَجْتُ فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَى الدَّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ وَ إِنَّمَا يَجُوزُ نَيْسَابُورَ الدَّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ فَقَالَ وَ مَا الرَّفْقَةُ فَقُلْتُ الْقَوْمُ يَتَرَفَّقُونَ وَ يَحْتَمِعُونَ لِلْخُرُوجِ فَإِذَا عَجَلُوا فَرَبَّمَا لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الدَّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ فَبَعَثْنَا بِالْغَلَّةِ فَصَرَفُوا أَلْفًا وَ حَمْسِينَ مِنْهَا بِأَلْفٍ مِنَ الدَّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ فَقَالَ لَا خَيْرَ فِي هَذَا أَوْ فَلََّا يَجْعَلُونَ فِيهَا ذَهَبًا لِمَكَانٍ زِيَادَتِهَا فَقُلْتُ لَهُ أَشْتَرِي أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ دِينَارًا بِأَلْفِي دِرْهَمٍ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّ أَبِي - كَانَ أَجْرًا عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنِّي فَكَانَ يَقُولُ هَذَا فَيَقُولُونَ إِنَّمَا هَذَا الْفِرَازُ لَوْ جَاءَ رَجُلٌ بِدِينَارٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ لَوْ جَاءَ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ كَانَ يَقُولُ لَهُمْ نَعَمْ الشَّيْءُ الْفِرَازُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى نَحْوَهُ^۱ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ مِثْلَهُ^۲ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ مِثْلَهُ^۳.

مرحوم کلینی با دو طریق و مرحوم صدوق و مرحوم شیخ، هر سه این روایت را نقل کرده‌اند.

البته این روایت مضمرة است.

راوی می‌پرسد که ۱۰۰۰ درهم و ۱ دینار (که ۱۰ یا ۱۲ درهم ارزش دارد) را می‌خرم به ۲۰۰۰ درهم؟ آیا جایز است؟ حضرت علیه السلام: اشکالی ندارد و پدر من خیلی جرأت داشت و این عمل را انجام می‌داد و وقتی به او اعتراض می‌کردند که این کار فرار از ربا است، می‌فرمود که اشکالی ندارد و فرار از حرام به حلال بسیار خوب است.

پس شخصی که نیاز به نقدینگی دارد از طرف مقابل کالایی که ۱۰۰ هزار تومان ارزش دارد و ۱۰ میلیون پول را خریداری می‌کند به ۱۲ میلیون تومان، و از این راه نقدینگی خود را تأمین می‌کند.

بحث از مشروعیت راه‌کار نهم تمام شد.

۱ (۱) - الفقیه ۳ - ۲۹۰ - ۴۰۴۳.

۲ (۲) - الکافی ۵ - ۲۴۷ - ۹ ذیل حدیث ۹.

۳ (۳) - التهذیب ۷ - ۱۰۴ - ۴۴۵.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۱۷۸.